

## دانلود مقاله ماموریت اصلی آقای جرج بوش

جهت مشاهده [دانلود مقاله ماموریت اصلی آقای جرج بوش](#) به پایین همین صفحه مراجعه نمایید

تعداد صفحات : 33 صفحه



ماموریت اصلی آقای جرج بوش

چکیده: هیولای «مجتمع نظامی\_صنعتی» که از طریق فشار بر دولت امریکا برای درگیرشدن در جنگ ویتنام، ثروت افسانه‌ای خود را با سودهای کلان بیشتری جلا داده بود، اکنون از جرج بوش پسر می‌خواهد تا صراحتاً بخش‌هایی از دولت را برایش سرو کند. از جمله با قرار دادن دونالد رامسفلد به عنوان وزیر دفاع، که پیوندهای عمیق و آشکاری با گول‌های تسلیحاتی و شیمیایی امریکا دارد، خطر تجدید سیاست‌های تسلیحاتی دوران جنگ سرد را زنده کرد.

جبران هزینه‌هایی که کمپانی‌های نظامی امریکا برای به قدرت رسیدن جرج بوش پرداخت کردند، خود هدف کوچکی برای رئیس‌جمهوری امریکا نیست  
ماموریت اصلی آقای جرج بوش

اگر به محورهای برنامه نظامی بوش که در سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش ابراز می‌کرد توجه کنیم، به روشنی در می‌یابیم که اهداف نظامی او با اسلافش بسیار تفاوت دارد. این اهداف به نحو بیش‌زمانه‌ای دولت ایالات متحده را ابزار دست صنایع نظامی خصوصی می‌کند و امریکا را بار دیگر در کام برنامه‌های جنگ‌افروزانه فرو می‌برد. هیولای «مجتمع نظامی – صنعتی» که از طریق فشار بر دولت امریکا برای درگیرشدن در جنگ ویتنام، ثروت افسانه‌ای خود را با سودهای کلان بیشتری جلا داده بود، اکنون از جرج بوش پسر می‌خواهد تا صراحتاً بخش‌هایی از دولت را برایش سرو کند. از جمله با قرار دادن دونالد رامسفلد به عنوان وزیر دفاع، که پیوندهای عمیق و آشکاری با گول‌های تسلیحاتی و شیمیایی امریکا دارد، خطر تجدید سیاست‌های تسلیحاتی دوران جنگ سرد را زنده کرد.

جبران هزینه‌هایی که کمپانی‌های نظامی امریکا برای به قدرت رسیدن جرج بوش پرداخت کردند، خود هدف کوچکی برای رئیس‌جمهوری امریکا نیست. برای روشنتر شدن این ماجرای تامل‌برانگیز رهبران آزادی و دمکراسی، مقاله زیر را بخوانید.

نظام انتخاباتی ایالات متحده امریکا، برخلاف ظاهر ساده و مردم‌گرایانه آن، بسیار بغرنج، نخبه سالار، و بی‌اعتماد به مشارکت مستقیم توده مردم است. در حالی که در بسیاری از کشورهای جهان، مردم با آرای مستقیم خود رئیس‌جمهور را برمی‌گزینند، در امریکا رئیس‌جمهور نه با رای مستقیم مردم، بلکه با رای گروهی

اندک از نخبگان سیاسی برگزیده می‌شود. در واقع، زمانی که مردم ایالات متحده در اولین سه‌شنبه ماه نوامبر به نامزد برگزیده خود برای تصدی مقام ریاست جمهوری و معاون او رای می‌دهند، بی آن که خود بدانند اعضای مجمع

انتخاباتی (الکترا کالج) ۱ را برمی‌گزینند. نامزدهای عضویت در مجمع انتخاباتی قبلا در اجلاس کمیته مرکزی احزاب سیاسی اصلی کشور تعیین شده‌اند. عجیب اینجاست که بسیاری از مردم ایالات متحده نسبت به این امر ناآگاهند؛ و عجیب‌تر اینجاست که نام نامزدهایی که باید در هر ایالت به عنوان عضو مجمع انتخاباتی برگزیده شوند، حتی به اطلاع رای‌دهندگان نیز نمی‌رسد. پس از اتمام انتخابات دو ماه بعد (دسامبر) اجلاس مجمع انتخاباتی هر ایالت برگزار می‌شود و آنها رئیس‌جمهور و معاون او را برمی‌گزینند. مجمع انتخاباتی يك نهاد

سراسری نیست، بلکه هر ایالت دارای مجمع خاص خود است. مجموع آرای اعضای يك نهاد در کل ایالت‌ها سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری را تعیین می‌کند. اعضای مجمع انتخاباتی در کل ایالت‌های متحده ۵۲۸ نفرند و برای این که فردی رئیس‌جمهور شود، باید حداقل ۲۷۰ رای مجمع را به دست آورد. در برخی ایالت‌ها تعداد اعضای مجمع بسیار ناچیز (دو، سه و چهار نفر) است. مجمع انتخاباتی ایالت‌های کالیفرنیا (۵۴ عضو)، نیویورک (۳۲ عضو)، تگزاس (۳۲ عضو) و فلوریدا (۲۵ عضو) در سرنوشت ریاست جمهوری امریکا بیشترین تاثیر را دارند. اگر مجمع انتخاباتی رای مورد نیاز را به هیچ يك از نامزدها ندهد، مساله به مجلس نمایندگان محول می‌شود و مجلس یکی از ایشان را برمی‌گزیند. به این ترتیب، در نظام انتخاباتی ایالات

متحده امریکا، نهادی از متنفذین محلی وجود دارد که می‌تواند آرای مردم را تنفیذ یا رد کند. ممکن است نامزدی اکثریت آرا را به دست آورد، ولی با نظر مجمع انتخاباتی نامزد دیگر رئیس‌جمهور شود. چگونه جرج بوش به قدرت رسید؟

جرج واکر بوش، چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکاست که رای اکثریت مردم را به دست نیاورد، ولی با رای مجمع انتخاباتی به قدرت رسید:

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۲۴ هیچ يك از چهار نفر حائزین اکثریت آرای مردم رای کافی را در مجمع انتخاباتی به دست نیاوردند. حل مساله به مجلس نمایندگان محول شد و مجلس جان کوینزی آدامز را به عنوان رئیس‌جمهور معرفی کرد. این در حالی است که اندریو جکسون بیشترین آرای مردم را به دست آورده بود. این اولین بار در تاریخ ایالات متحده بود که فردی، اکثریت آرای مردم را به دست می‌آورد و دیگری، با نظر مجمع انتخاباتی رئیس‌جمهور می‌شد. در این انتخابات جکسون ۱۵۵ هزار و آدامز ۱۰۵ هزار رای به دست آورده بودند.

در انتخابات سال ۱۸۷۶ ساموئل تلدن، از حزب دمکرات، چهار میلیون و ۲۸۰ هزار و راترفورد هایس، از حزب جمهوری‌خواه، چهار میلیون رای به دست آوردند. مجمع انتخاباتی، هایس

— نه تلدن — را به عنوان رئیس‌جمهور معرفی کرد.

در انتخابات سال ۱۸۸۸ گلوور کلوند، از حزب دمکرات، پنج میلیون و ۵۴۰ هزار و بنجامین هریسون، از حزب جمهوری‌خواه، پنج میلیون و ۴۴۴ هزار رای به دست آوردند. مجمع انتخاباتی، هریسون — نه کلوند — را به عنوان رئیس‌جمهور معرفی کرد.

و سرانجام، در انتخابات سال ۲۰۰۰ ال‌گور، از حزب دمکرات، ۳۳۵، ۹۹۲، ۵۰ رای (۲۸/۴۸ درصد از کل آرا) و جرج بوش، از حزب جمهوری‌خواه، ۱۵۶، ۴۵۵، ۵۰ رای (۴۷،۸۷ درصد از کل آرا) را به دست آوردند؛ ولی اعضای مجمع انتخاباتی با ۲۷۱ رای، در مقابل ۲۶۶ رای، جرج بوش — نه ال‌گور — را به عنوان چهل و سومین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا معرفی کردند.

در این میان يك تفاوت بسیار مهم وجود دارد: آدامز، هایس و هریسون به سده نوزدهم میلادی تعلق داشتند. اولی با فتحعلی شاه و دومی و سومی با ناصرالدین شاه قاجار معاصر بودند. جرج بوش در آستانه هزاره سوم میلادی با نظر اعضای مجمع انتخاباتی، نه با رای اکثریت مردم، به قدرت می‌رسد. آخرین بار که مجمع انتخاباتی برخلاف رای اکثریت مردم نظر داد، ۱۱۲ سال پیش بود. جامعه امریکایی اوایل سده بیست و یکم با امریکای سده نوزدهم بسیار متفاوت است.

«مجمع انتخاباتی» نهادی است بازمانده از سنت‌های سیاسی سده هیجدهم میلادی که در زمان تدوین قانون اساسی ایالات متحده امریکا (۱۷۸۷) در ماده دو فصل اول آن تعبیه شد. بنیانگذاران ایالات متحده در زمان تدوین قانون اساسی نسبت به خطر تهییج توده روستایی و نتایج آرای مستقیم ایشان بیمناک بودند. مایکل گلنن در کتاب زمانی که اکثریت حکومت نمی‌کند از الکساندر هامیلتون، یکی از رهبران استقلال امریکا، به عنوان معمار اصلی «مجمع انتخاباتی» نام می‌برد و می‌نویسد: هامیلتون به شدت به دموکراسی مبتنی بر آرای مردم بی‌اعتماد بود. او در همان زمان نوشت: «باید گروهی معدود از مردان ژرفبین، از طریق نهادی به نام مجمع انتخاباتی، تواناترین فرد را به عنوان رئیس‌جمهور برگزینند.» به علاوه، قانون اساسی امریکا بر حفظ تعادل میان ایالت‌های متحد استوار بود نه بر رای اکثریت مردم. این عاملی است که با فرارویی ایالت‌های متحد به يك «ملت» در طول دو سده بعد بلاموضوع شد و نهاد فوق را عملاً به مرکز تاثیرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ جدید بر سرنوشت انتخابات بدل کرد.

آنچه سبب شده تاکنون تعارض نهادی الیگارشیك به نام «مجمع انتخاباتی» با موازین جدید دموکراتيك به چالش کشیده نشود، عملکرد این نهاد در طول سده بیستم میلادی بوده است. در این دوران طولانی، که در ایالات متحده و در سراسر جهان شکل جدیدی از جامعه بشری تکوین می‌یافت و ساختارهای سیاسی، حداقل در ظاهر، هر چه بیشتر بر رای اکثریت مردم مبتنی می‌شد، مجمع انتخاباتی هیچ‌گاه در تعارض با این فرایند قرار نگرفت و همواره رای اکثریت مردم را تنفیذ کرد. بنابراین، افکار عمومی ایالات متحده عادت کرد که به مجمع انتخاباتی به عنوان يك نهاد تشریفاتی غیرموثر در سرنوشت انتخابات بنگرد و به اختیارات آن توجه نکند. بسیاری از مردم امریکا، مانند مردم سایر نقاط جهان، نمی‌دانستند مجمع انتخاباتی چیست و می‌تواند چه نقش سرنوشت‌سازی ایفا کند. در انتخابات سال ۲۰۰۰ ماجرا به گونه دیگر رقم خورد و رای مجمع انتخاباتی به سود نامزد بازنده (جرج بوش) عدم انطباق این نهاد را با جامعه جدید و با موازین دموکراتيك نوین در معرض چالش جدی قرار داد.

اساسی و حذف نهادی غیردموکراتيك به نام «مجمع انتخاباتی» است.

انتخابات سال ۲۰۰۰ یکی از پرتنش‌ترین مبارزات انتخاباتی در تاریخ ایالات متحده امریکا بود: در ۷ نوامبر نتایج آرا به سود ال‌گور، رقیب بوش از حزب دمکرات، اعلام شد و شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی، طبق روال ادوار پیشین، در سراسر ایالات متحده ساعت‌ها ال‌گور را به عنوان رئیس‌جمهور جدید معرفی کردند. رسانه‌ها، به دلیل تنفیذ آرای اکثریت مردم در گذشته به وسیله مجمع انتخاباتی، که به يك سنت بدل شده بود، نقش تعیین کننده این نهاد را به کلی از یاد برده بودند.

اندکی بعد، با بالاگرفتن اختلافات، اعلام نتایج به سود ال‌گور متوقف شد و آشکار شدن دخالت رابین بوش (معروف به جب بوش)، استاندار فلوریدا، به سود برادرش کار را به جنجال کشانید. در حالی که در اولین اعلام (۷ نوامبر) ال‌گور به عنوان برنده انتخابات این ایالت اعلام شده بود، در ۱۰ نوامبر گفته شد که جرج بوش با ۱۹۷ رای بیشتر برنده انتخابات فلوریدا است. ده‌ها هزار تن از مردم فلوریدا به خیابان‌ها ریختند و برادران بوش را به تقلب و دزدی متهم کردند. در ۲۱ نوامبر دادگاه عالی فلوریدا برای آرام کردن مردم دستور شمارش دستی آرای

این ایالت را صادر کرد. جرج بوش به دیوان عالی ایالات متحده شکایت کرد و خواستار متوقف شدن این اقدام شد. در اول دسامبر اعلام شد که تنها در یکی از

فرمانداری‌های ایالت فلوریدا (منطقه مارتین) ده هزار رای گم شده و در کل ایالت فلوریدا بیش از یکصد هزار رای دستکاری شده است. در ۴ دسامبر، پنج تن از قضات دیوان عالی ایالات متحده، در برابر ۴ رای مخالف، به سود بوش رای دادند و خواستار متوقف شدن شمارش دستی آرای فلوریدا شدند. دادگاه عالی ایالتی فلوریدا به حکم دیوان عالی وقعی نهاد و دستور تداوم شمارش دستی آرا را صادر کرد. اختلاف میان دو نهاد قضایی ایالتی و فدرال بالا گرفت و سرانجام در ۱۱ دسامبر، دیوان عالی صندوق‌های ایالت فلوریدا را توقیف و نتایج شمارش دستی این ایالت را باطل اعلام کرد. از نظر افکار عمومی این اقدام دیوان عالی تاییدی بود بر تقلب جب بوش و هراس خاندان بوش و حامیان ایشان از فاش شدن این تقلب. سرانجام در

۱۸ دسامبر، اجلاس مجمع انتخاباتی در مراکز ایالت‌ها برگزار شد و اکثریت اعضای این مجمع، برخلاف برخورداری ال‌گور از اکثریت آرا جرج بوش را به عنوان رئیس‌جمهور اعلام کردند.

جرج بوش در فضایی که بسیاری از مردم ایالات متحده او را به عنوان «غاصب» و «دزد» و «متقلب» می‌شناختند، به قدرت رسید. در این زمان بوش در چنان موضع خوار و رسوایی قرار داشت که یکی از نویسندگان ایرانی مقیم غرب، نوشت: «رئیس‌جمهور بعدی امریکا یکی از تیره‌روزترین رؤسای جمهوری خواهد بود... زیرا رئیس‌جمهوری که به این شیوه انتخاب شود باعث رشک کسی نخواهد شد.» شدت مخالفت افکار عمومی امریکا با بوش را از تظاهرات چند صد هزار نفره‌ای که در روز سوگند خوردن رئیس‌جمهور (۲۰ ژانویه ۲۰۰۱) در شهرهای واشنگتن و سانفرانسیسکو برگزار شد، می‌توان دریافت.

به علاوه، باید توجه کرد که آرای جرج بوش بیشتر به آن ایالت‌هایی تعلق داشت که از نظر فرهنگی عقب‌مانده‌تر از سایر بخش‌های سرزمین پهناور ایالات متحده امریکا شناخته می‌شوند. جرج بوش، بیشتر نماینده ایالت‌هایی مانند تگزاس، اوکلاهما، جنورجیا و سایر ایالت‌های جنوبی و مرکزی است. در ایالت‌های غربی و شمال‌شرقی ایالات متحده — مانند واشنگتن، نیویورک، ماساچوست و کالیفرنیا — که مهم‌ترین مراکز فرهنگی و روشنفکری ایالات متحده به شمار می‌روند، ال‌گور بیشترین آرا را کسب کرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که بوش از حمایت اکثریت روشنفکران و فرهیختگان جامعه امریکایی برخوردار نیست و این گروه متنفذ او را به عنوان غاصب مقام ریاست جمهوری می‌شناسند.

اعمال نفوذ اکثریت پنج نفره قضات دیوان عالی ایالات متحده، به سود بوش و اقدام او در متوقف کردن شمارش دستی آرای ایالت فلوریدا تاثیر منفی عمیقی در افکار عمومی جامعه امریکا گذاشت، در حدی که برخی رسانه‌ها از این اقدام به عنوان «پایان دموکراسی» در ایالات متحده یاد کردند. آشکار شدن پیوندهای پنج قاضی فوق با کانون‌های حامی بوش نیز نظام قضایی ایالات متحده را بشدت بدنام کرد. در واقع، این پنج قاضی (ویلیام رنکوئیست، ساندرا وکونور، آنتونین اسکالیا، آنتونی کندی و کلارنس توماس) دارای پیشینه و گرایش‌های راست‌گرایانه بوده و بعضاً با حمایت جرج بوش اول رشد کرده و به دیوان عالی راه یافته بودند. ۲ قاضی کلارنس توماس نمونه‌ای گویاست:

کلارنس توماس، سیاهپوستی است که جامعه سیاهان امریکا او را از خود نمی‌داند و به این دلیل انتصابش به عنوان قاضی دیوان عالی را مایه مباهات خود ندانست. پیوند توماس با کانون‌های نظامی‌گرای ایالات متحده از دوران تحصیل در دانشگاه ییل آغاز شد؛ دانشگاهی که به عنوان مرکز عضوگیری یکی از متنفذترین و مرموزترین جمعیت‌های مخفی امریکا به نام «جمع‌مه و استخوان» شناخته می‌شود. خاندان بوش با این فرقه پیوند دیرین دارد و سه نسل پیاپی آنها (پرسکات بوش، جرج بوش اول و جرج بوش دوم) عضو آن بوده‌اند. توماس در سال

۱۹۷۷ به عنوان وکیل دعاوی در خدمت کمپانی مونسانتو قرار گرفت. این کمپانی یکی از بدنام‌ترین غول‌های شیمیایی — دارویی ایالات متحده و جهان است. مونسانتو همان

کمپانی است که در دوران جنگ ویتنام مواد شیمیایی مورد نیاز ارتش آمریکا را برای نابود کردن جنگل‌های ویتنام تأمین می‌کرد و امروزه این مواد را برای نابود کردن جنگل‌های کلمبیا تولید می‌کند. در سال ۱۹۸۱، در دوران ریاست جمهوری ریگان، توماس با حمایت جرج بوش (پدر)، معاون رئیس‌جمهور، به عنوان معاون حقوقی وزارت آموزش و پرورش منصوب شد و ده ماه بعد، رئیس کمیسیون اشتغال نهاد ریاست جمهوری شد. در سال ۱۹۹۱ جرج بوش اول، رئیس‌جمهور وقت، او را به عنوان قاضی دیوان عالی معرفی کرد. در این زمان، خانم حقوقدانی به نام آنیتا هیل، که قبلاً کارمند توماس بود از توماس به اتهام این که وی را مورد آزار جنسی قرار داده است، شکایت کرد. سنا با ۵۲ رای موافق در مقابل ۴۸ رای مخالف، به سود توماس رای داد. توماس را راست‌گراترین قاضی دیوان عالی می‌دانند که بشدت هوادار کاهش قدرت نهادهای ایالتی به سود دولت مرکزی است. همسر قاضی توماس در بنیاد هریتیج شاغل

است. این بنیاد به افراطی‌ترین محافل نظامی‌گرای ایالات متحده تعلق دارد و به عنوان یکی از کانون‌های اصلی حامی احیای پروژه «جنگ ستارگان» شناخته می‌شود.

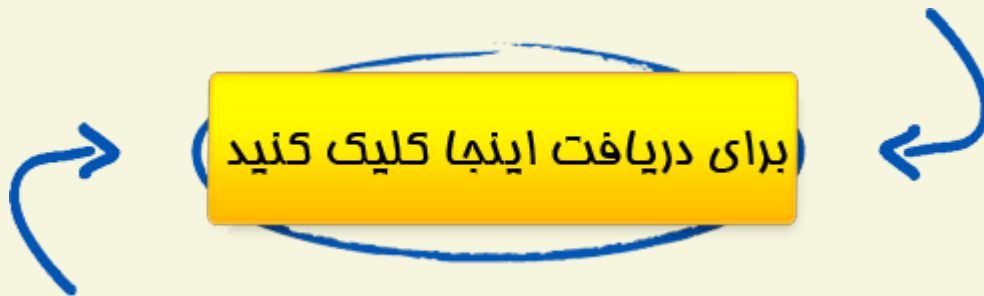
با توجه به چنین پیوندهایی است که برخی رسانه‌های ایالات متحده نتایج انتخابات سال ۲۰۰۰ را «پیامد فساد در عالی‌ترین نهاد قضایی ایالات متحده»، یعنی دیوان عالی، خواندند؛ «پدیده‌ای که در يك جامعه دمکراتيك تحمل‌ناپذیر است» و از قضاتی سخن گفتند که ایالات متحده را مضحکه جهانیان کرده‌اند. جرج بوش و مجتمع نظامی — صنعتی

ژنرال دوایت آیزنهاور در پایان دوره ریاست جمهوری‌اش، در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ (چهار روز پیش از آن که جان کندی قدرت را به دست گیرد)، در يك پیام تلویزیونی خطاب به مردم آمریکا درباره «خطر نفوذ بیش از حد مجتمع نظامی — صنعتی» هشدار داد. او گفت: نهادهای غول‌آسای نظامی — صنعتی در ایالات متحده يك «تجربه جدید» است و باید برای مقابله با نفوذ بیش از حد لابی نظامی — صنعتی چاره‌ای اندیشید. آیزنهاور گفت:

«صنایع تسلیحاتی که ما آفریده‌ایم، ابعاد بسیار گسترده‌ای دارد. علاوه بر این، سه و نیم میلیون نفر از مردان و زنان ما به طور مستقیم در نهادهای دفاعی [دولتی] شاغلند. ما سالیانه بیش از درآمد خالص تمامی کمپانی‌های ایالات متحده برای امنیت دفاعی خود خرج می‌کنیم. ترکیب نهادهای نظامی گسترده [دولتی] و صنعت بزرگ اسلحه‌سازی [خصوصی] برای آمریکا تجربه جدیدی است. نفوذ اقتصادی، سیاسی و حتی معنوی در هر شهر آمریکا، در هر مجلس ایالتی و در هر اداره دولت فدرال احساس می‌شود... در شوراهای دولتی ما باید مراقب نفوذ غیرقابل کنترل مجتمع نظامی — صنعتی، چه آشکار و چه ناپیدا، باشیم. امکان ظهور فاجعه‌آمیز قدرتی که در جایگاه خود قرار ندارد، وجود دارد و این قدرت مقاومت خواهد کرد. ما هیچ‌گاه نباید اهمیت این خطر را برای آزادی‌های خود یا فرایند دمکراتيك جامعه خود دست کم بگیریم.»

چه این هشدار را نوعی جنگ تبلیغاتی علیه دولت کندی تلقی کنیم و چه بیان تجربه تلخ يك ژنرال پیر، مضمون آن بیانگر ظهور يك پدیده خطرناك در دنیای معاصر بود؛ هیولایی به نام مجتمع نظامی — صنعتی. منظور از «مجتمع نظامی — صنعتی» مجموعه صنایع نظامی خصوصی است که با هدف تأمین سود بیشتر به نحوی همبسته بر اقتصاد و سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها تاثیر می‌گذارد. اندکی پس از هشدار آیزنهاور، فشار مجتمع نظامی — صنعتی دولت، ایالات متحده را به جنگ با ویتنام وارد کرد و با ایجاد بزرگ‌ترین فجایع انسانی سودهای کلان نصیب آن کرد. به این ترتیب، صنایع نظامی و شیمیایی ایالات متحده رونقی بیش از گذشته یافت و در این فضای جدید بود که تولید بمب‌افکن‌های ب. ۷۰ آغاز شد.

چهل سال پس از هشدار آیزنهاور، سیطره مجتمع نظامی - صنعتی بر سیاست ایالات متحده در عملکرد دولت جرج بوش با صراحتی بیش از همیشه متجلی شد. پیوندهای جرج بوش با مجتمع نظامی - صنعتی چنان بی پروا بود که حتی در تبلیغات انتخاباتی او نیز پنهان نمی شد. بوش در سخنرانی انتخاباتی ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۹ محورهای برنامه نظامی خود را چنین بیان داشت: ۱- احیای اعتماد متقابل میان رئیس جمهور و نظامیان، ۲- دفاع از مردم امریکا در برابر تهدیدهای تسلیحاتی و تروریستی، ۳- بنیانگذاری صنایع نظامی ایالات متحده در سده نوین.



#### مقالات مرتبط

- [مقاله در مورد شیوه های درمانگری اضطراب](#)
- [دانلود مقاله نگرش سازمان یافته برای مدیریت ارتباط با مشتری](#)
- [مقاله در مورد طلاق](#)

از این سایت ها نیز دیدن نمایید

- [ترینس لاین ، مرجع مقالات تخصصی فارسی ، ایران](#)
- [گت بیبر ، منبع مقالات انگلیسی ، و فارسی](#)
- [دانش رسان ، بیش از 1.5 میلیون مقاله فارسی](#)